



## طباطبایی در دوره ای که برهوت بی وطنی گسترش می یابد به وطن می اندیشد

من در مورد ایران تحقیقی نکرده ام که اینجا گزارشی از آن بدهم اما چون ایران در نظر و اندیشه های آقای دکتر طباطبایی، که این مجلس برای ادای احترام به ایشان تشکیل شده است، جلوه خاص دارد، من هم برای ادای احترام به ایشان از بستگی به ایران می گویم. نسبت من با ایران نه احساساتی صرف است و نه با عقل انتزاعی به ایران می اندیشم. یعنی احساسات ایران پرستی و فخر جویی و سودای تجدید عظمت روزگاران گذشته ندارم. جهان وطن هم نیستم که بگویم به عنوان یک فرد آزاد تفاوت نمی کند که کجا باشیم و هر جا باشیم مهم این است که آزاد و از حقوق بشر برخوردار باشیم.

آیا آزاد بودن و برخورداری از حقوق بشر و بی غم و درد زیستن چیز بدی است؟ نه! بد نیست. ولی سودایی که در قرون پانزدهم تا نوزدهم در اروپا و در میان اروپاییان جایی داشت اکنون دیگر در تفکر اهل نظر جایی ندارد و در اوهم و رویاهای کسانی خانه کرده است و ظاهر می شود که به حرف و گفت و صوت خالی دلخوشند. ما آدمیان وطن و عالم داریم و البته ممکن است در عالم و وطن خود هم غریب باشیم. آنکه این غربت را در نمی یابد شاید وطن را هم نشناسد و بپندارد که می توان بی وطن به سر برد. ولی آدمی بی وطن نمی شود و اگر بشود در بهترین صورت ریاتی است که باید طبق برنامه و محاسبه عمل کند. او غم و شادی و درد دوستی و تنهایی و پریشانی و ... را نمی شناسد.

وقتی آقای طباطبایی از ایران می گوید، در زمانی که تاریخ به دوار مبتلا شده است، من از گفتارهای درد جستجوی وطن می بینم. او در طی چهل سال اخیر به تحقیق درباره ایران و اندیشه سیاسی ایرانی و به قول خودش ایران شهری اهتمام کرده است و با اطلاع و دانشی که از وضع جهان و اندیشه غربی دارد، به گذشته و تاریخ می نگرد. گویی می خواهد ایران را از حجاب هایی که آن را پنهان کرده است بیرون آورد.

امروز تلقی ما از ایران با اوهام و پیرایه ها آمیخته شده است. این آمیختگی ها را باید تشخیص داد. ایران چیست و کجاست؟ زبان فارسی را از ایران جدا نمی توان کرد. زیرا با فرض و تصور اینکه فردوسی و سعدی و مولوی و حافظ و دیگر بزرگان زبان فارسی نباشند، ایران دیگر ایران نیست. درست است که انسان زبان است مع هذا ایران را به زبان تحویل نباید کرد. مرحوم محیط طباطبایی زبان فارسی را زبان مسلمانی ایران می دانست. من این نظر دانشمند فقید را بسیار می پسندم.

از اینها بگذرم و به پرسش، پاسخ بدهم. من ایران را با این تجربه که بی آن نمی دانم چیستم و کیستم و کجا هستم، می شناسم. ما در تعلقان انسان می شویم. اگر یکسره به دوست تعلق داریم انسان کاملیم اما همگان که نمی توانند از همه تعلقات آزاد شوند و یکسره به دوست پیوندند. به این جهت همواره این خطر وجود دارد که ترک تعلقاتی مثل تعلق به وطن، تعلق به من و منیت را شدت بخشد. آنکه گفت:

این وطن مصر، عراق و شام نیست      این وطن جایی است کاورا نام نیست

دعوت به آزادی از من و منیت می کرد. مبادا ما به نام اخلاق و رعایت عقل و حقوق انسانی، در بند من گرفتار شویم. سودای من آزاد که بر وفق خرد و اخلاق عمل می کند، در جهان پر آشوب و پر خطر کنونی که همه چیز و از جمله مقدسات وسیله غلبه و قهر و کین توزی شده است هرچه باشد واقع بینانه و عملی نیست.

در پایان سخن لازم است بگویم که دکتر طباطبایی یک ناسیونالیست به معنی متعارف آن نیست. تا آنجا که من می فهمم او می خواهد ایران را از پیرایه ها پلک کند تا جایی باشد که بتوان در آن سکنی گزید. او صاحب نظر و فیلسوف سیاست به معنی خاص لفظ است و در زمانی که برهوت بی وطنی گسترش می یابد به وطن می اندیشد